

کتک هم خورده ایم



تجربه‌هایی از این دست، برای اعضای دیگر این پایگاه هم بارها تکرار شده است. هر کدام از نیروهای این تیم، در سال‌های فعالیت خود با صحنه‌هایی روبه‌رو شده‌اند که اهمیت تصمیم‌گیری سریع و شناخت شرایط را به آن‌ها آموخته داده است. مثلاً رضازنگنه، عضوی و دوساله موتورلانس در این گروه که دو سال است در پایگاه ۱۲ حضور دارد، به اقتضای مسئولیتش سرعت و دقت بیشتری هم دارد. او در مأموریت‌هایی که وضعیت بیمار وخیم‌تر است و سرعت رسیدن اهمیت زیادی دارد، با موتورلانس زودتر از آمبولانس به محل حادثه می‌رسد تا اقدامات اولیه را آغاز و شرایط را برای رسیدن تیم اصلی فراهم کند؛ زیرا کم‌تأخیر و دیرکرد می‌تواند جان یک حادثه‌دیده را به خطر بیندازد.



البته این خطر فقط متوجه شخص آسیب‌دیده نیست. حسین طوسی که دیگر عضو جوان این پایگاه است، از خاطرات و مأموریت‌هایی می‌گوید که برای او خطرآفرین بوده‌اند؛ یکی از پرتکرارترین مأموریت‌های این پایگاه، حضور در صحنه‌های درگیری و نزاع است. بسیاری از مواقع هنگام رسیدن نیروهای اورژانس، هنوز شرایط کاملاً آرام نشده و محیط امنیت لازم را ندارد. حتی در برخی موارد، هنگام جدا کردن افراد درگیر، خودمان هم آسیب می‌بینیم و کتک می‌خوریم؛ اما این هم بخشی از کار ماست و یاد گرفته‌ایم با آن کنار بیاییم و در آن لحظات حساس دچار خشم و عصبانیت نشویم.

با این حال، تجربه حضور در این منطقه برای طوسی تنها با سختی‌ها تعریف نمی‌شود. او معتقد است مردم این منطقه با وجود شرایط دشوار، روحیه همراهی و قدردانی دارند؛ خیلی وقت‌ها بعد از تمام شدن ماجرا، وقتی آرامش برمی‌گردد، همان افرادی که درگیر بودند از ماتشکرمی‌کنند و محبتشان را نشان می‌دهند. اینجامردم مرام و معرفت دارند.

خاطرات تلخ کرونا

اماسخت‌ترین مأموریت‌ها و روزهای کاری اعضای این پایگاه، به سال‌های شیوع کرونا برمی‌گردد؛ روزهایی که مرز میان کار و زندگی برای نیروهای اورژانس تقریباً از بین رفته بود.

سید محمد حسینی می‌گوید در شرایط عادی، شاید تعداد مأموریت‌های روزانه این پایگاه حدود دوازده مورد بود. اما در دوران کرونا این عدد گاهی به سی یا چهل مأموریت در روز می‌رسید؛ روزهایی که دیگر صبح و شب معنای مشخصی نداشت و آن‌ها فقط از یک مأموریت به مأموریت بعدی می‌رفتند؛ «دیگر نمی‌فهمیدیم روزمان چطور می‌گذرد. صبح که شیفت را شروع می‌کردیم، گاهی تا شب و حتی بیشتر درگیر مأموریت بودیم. خستگی بود، فشار بود، اما سخت‌ترین قسمت ماجرا دیدن از دست رفتن آدم‌هایی بود که نمی‌توانستیم نجاتشان دهیم.» به گفته حسینی، در این منطقه شرایط برای برخی خانواده‌ها سخت‌تر هم بود. بسیاری از بیماران، به خصوص در خانواده‌هایی باتوان مالی کمتر، امکان پرداخت هزینه‌های بستری در بخش مراقبت‌های ویژه یا تهیه تجهیزات مورد نیاز مانند دستگاه اکسیژن را نداشتند و همین موضوع، شرایط را برایشان دشوارتر می‌کرد. از طرف دیگر، تراکم جمعیتی بیشتر در برخی محله‌ها باعث شده بود شیوع بیماری با سرعت بیشتری اتفاق بیفتد. «اینجا خیلی از بیمارها را از قبل می‌شناختم. افراد مسنی بودند که هر چند وقت یک‌بار برای تنگی نفس یا مشکلات دیگر به خانه‌هایشان می‌رفتیم. با آن‌ها سلام و علیک داشتیم و کم‌کم دوست و آشنا شده بودیم. روزهای کرونا ما همین آشنایی‌ها را به خاطرات تلخ تبدیل کرد.»

او از پیرمردها و پیرزن‌هایی می‌گوید که خودش

بارها برای کمک به آن‌ها به خانه‌هایشان رفته بود؛ همان‌هایی که وقتی گرفتار کرونا شدند، دوباره او و همکارانش بودند که برای انتقالشان به بیمارستان بالای سرشان حاضر شدند؛ «گاهی یک هفته بعد از اینکه بیمار را به بیمارستان منتقل می‌کردیم، وقتی از جلوی خانه‌اش رد می‌شدیم، با پارچه مشکی سر در خانه می‌فهمیدیم که آن بیمار فوت کرده است.»

کار مهم و کم‌تر دیده شده



اعضای اورژانس در آن دو سال سخت علاوه بر فوت‌های محلی منطقه، فوت‌های محلی منطقه در بخش اورژانس را هم می‌دیدند؛ و موضوع دیگر اینکه

امکان می‌دادند هر لحظه خودشان هم درگیر این بیماری شوند. حسینی از اهمیت کار یکی دیگر از اعضای تیمشان می‌گوید. کسی که شاید کمتر کارش دیده شود و در سایه قرار داشته باشد اما مسئولیت

مهمی دارد. جواد گلپهار، متولد سال ۱۳۵۴، یکی از نیروهای است که بخش مهمی از آماده‌سازی پایگاه برای مأموریت‌ها را برعهده دارد.

آماده نگه داشتن تجهیزات، ضد عفونی کردن آمبولانس و اطمینان از آماده بودن وسایل برای مأموریت بعدی وظیفه اوست. به محض بازگشت آمبولانس، فرایند پاک‌سازی و آماده‌سازی دوباره آغاز می‌شود؛ کاری که ساعت نمی‌شناسد و تفاوتی میان نیمه شب و اول صبح ندارد.

گلپهار درباره این بخش از فعالیتش می‌گوید: کار من شاید کمتر دیده شود و بیشتر وقت‌ها در سایه

باشم، اما اگر تجهیزات آماده نباشد، تیم نمی‌تواند به موقع وارد مأموریت شود. در روزهای شیوع ویروس کرونا این پاک‌سازی و ضد عفونی بیشتر هم اهمیت داشت و من همیشه استرس و اضطراب زیادی داشتم. برای اینکه محیط خود را کاملاً ضد عفونی کنم تا همکارانم درگیر بیماری نشوند.

لحظات شیرین تولد یک نوزاد



اما تمام خاطرات اعضای پایگاه تلخ و ناراحت‌کننده نیستند. به قول خودشان، شیرینی بعضی از مأموریت‌ها می‌تواند تمام

این تلخی‌ها را بشوید و ببرد. ایمان محمدی، متولد سال ۱۳۷۱، از نیروهای تازه‌وارد پایگاه ۱۲ است که تنها دو ماه از انتقالش به مرکز اورژانس ترمینال سرخس می‌گذرد؛ اما پیش از آن تجربه فعالیت در اورژانس هوایی عمار یاسر را داشته است.

او در دوران فعالیت خود در اورژانس هوایی، مأموریت‌های سخت و حساسی را تجربه کرده است. به گفته محمدی، برخی صحنه‌ها مانند مأموریت‌های خودسوزی، از تلخ‌ترین خاطرات کاری او هستند؛ صحنه‌هایی که به گفته خودش هیچ‌گاه از ذهنش پاک نمی‌شوند.

اما در کنار این تجربه‌های سخت، لحظات شیرینی هم وجود داشته است. او از مأموریت‌های زایمان به عنوان یکی از ماندگارترین خاطرات کاری خود یاد می‌کند؛ «وقتی با بالگرد به روستاهای دورافتاده می‌رفتیم، گاهی زایمان در مسیر اتفاق می‌افتاد. شنیدن صدای گریه نوزادی که در همان راه به دنیا آمده بود، یکی از قشنگ‌ترین لحظه‌های کاری من بود.»



اورژانس، خانه دوم

زندگی در پایگاه ۱۲ فقط به مأموریت‌ها و لحظه‌های پراضطراب خلاصه نمی‌شود. بخش دیگری از روزهای این پنج نفر، همین کار هم بودن و زندگی در یک فضای مشترک است. کارشناس فوریت‌های پزشکی این پایگاه، بعد از سال‌ها کار در کنار هم، حالا فقط همکار نیستند؛ آن‌ها در این کانکس کوچک، که به خانه دومشان تبدیل است، ساعت‌های زیادی از شبانه‌روز را کنار هم می‌گذرانند.

بله بین مأموریت‌ها، باهم غذای می‌خورند، صحبت می‌کنند و خستگی یک روز را کنار هم پشت سر می‌گذارند. اما هر لحظه آماده‌اند که صدای بی‌سیم، این سکو را قطع کند. هر مأموریت معمولاً دو نفر اعزام می‌شوند؛ یک نفر پشت فرمان آمبولانس نشیند و نفر دیگر برای رسیدگی به بیمار و انجام اقدامات درمانی وارد صحنه می‌شود. هماهنگی میان این دو نفر، نتیجه سال‌ها تجربه و کار در کنار یکدیگر است؛ هماهنگی‌ای که گاهی در چند دقیقه حساس، می‌تواند سرنوشت یک بیمار را تغییر دهد.

